

شیوه‌های کاربرد حسن تعلیل در قصاید انوری*

زهرا غریب‌حسینی

دانشجوی دکتری ادبیات فارسی

محمد صادق بصیری^۱

دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده:

حسن تعلیل یکی از صناعات ادبی است که علت هر پدیده را به صورت ادبی و با زبان هنر و تصویر بیان می‌کند.

انوری از بزرگترین قصیده سرایان قرن ششم هجری است که به مدح و وصف شاهان و امیران معاصر خویش پرداخته است. او در این شیوه به منظور خلق مضامین و تصاویر تازه، از صنعت حسن تعلیل استفاده چشمگیری کرده است.

در این مقاله، بعد از بیان مختصری از زندگی انوری و تعریف حسن تعلیل، شیوه‌های کاربردی حسن تعلیل در قصاید او بررسی شده است؛ در قصاید انوری حسن تعلیل شامل ماه و خورشید، افلاک و ستارگان، منسویات ستارگان، آب و باد و خاک و آتش، قوانین طبیعت و قراردادهای طبیعی، سنت‌های ادبی و دلیل تراشیه‌های غریب و بعضاً غلوآمیز و مبتذل است که در باره هر یک با ذکر شواهدی چند بحث شده است.

کلیدواژه‌ها: انوری، مدح، حسن تعلیل، قصیده

مقدمه:

اوح‌الدین علی (محمد) بن محمد بن اسحاق انوری ابیوردی از مهمترین قصیده‌سرایان قرن ششم است که در قریهٔ بدنه از توابع مهنه و ابیورد چشم به جهان گشود. او در مدرسهٔ منصوریه طوس، در بیشتر علوم زمانه مهارت پیدا کرد. و همانگونه که زمانه اقتضا می‌کرد به مداحی روی آورد. ظاهراً کسانی که انوری را یکی از سه پیامبر شعر و شاعری شناخته‌اند، بر قصاید او تکیه و تأکید داشته‌اند و اگر بافت تاریخی ظهور انوری و استانداردهای ذوقی عصر او را نیز در نظر بیاوریم این نکته تأیید خواهد شد که در نظر معاصران او، نیز اهمیت انوری در حوزهٔ قصایدش بوده است. امروزه، ما ممکن است غزلها یا قطعه‌های او را بر دیگر انواع شعرش و بویژه قصایدش، ترجیح دهیم، ولی معاصران او در برابر قصاید او احساس شگفتی می‌کرده‌اند.

«این قصاید که غالباً با مدح، و بی‌هیچ مقدمه‌ای شروع می‌شود، امروز کمتر لذتی به خوانندهٔ عصر ما می‌دهد، ولی در قرنی که او می‌زیسته، قلمرو رقابت میان شاعران و ملاک رجحان شاعری بر شاعری دیگر، همین قصاید و مدایح موجود در آنها بوده است، زیرا شاعران مرمّعیشتی جز همین مداحی‌ها نداشته‌اند و برای مداحی هم قالبی مناسب تر از قصیده - در تاریخ شعر فارسی - شناخته نشده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۳۹)

در بارهٔ چگونگی رویکرد انوری به مداحی، تذکره نویسان مطالب مختلفی ذکر نموده‌اند؛ از جمله دولتشاه سمرقندی گوید: «... همچنانکه رسم است فلاکت و افلاس بدو عاید شد و به خرج الیوم فروماند، در اثنای این حال، موکب سنجری به نواحی رادکان نزول کرد و انوری بر در مدرسه نشسته بود، دید که مردی محتشم با اسب و غلام بسیار و ساز تمام می‌گذرد، پرسید که این کیست؟ گفتند مردی شاعر است. انوری گفت: سبحان الله پایهٔ علم بدین بلندی و من چنین مفلوک و شیوهٔ شاعری بدین پستی و او چنین محتشم. به عزت و جلال ذوالجلال که من بعد الیوم به شاعری که دون

مراتب من است مشغول خواهم شد و در آن شب به نام سنجر قصیده‌ای گفت. (سمرقندی، ۱۳۳۷، ص ۹۴)

خواند میر، صاحب تاریخ حبیب السیر، نیز دربارهٔ چگونگی راه یافتن انوری به دربار سلطان سنجر داستانی نقل می‌کند که انوری با زیرکی توانست معزّی را فریب دهد و شعر خود را به سمع پادشاه برساند. (خواندمیر، ۱۳۵۳ ج ۲، صص ۱۸-۵۱۷)

مدرس رضوی در مقدمهٔ دیوان انوری (انوری، ۱۳۶۴، ص ۳۴) نام شصت و شش نفر از ممدوحان شاعر را ذکر می‌نماید. «به گفتهٔ تذکره نویسان، انوری پس از مشاهدهٔ شکوه و جلال شاعری که از نزدیکی محل تحصیل یا تدریس او می‌گذشت بر آن شد تا با سرودن قصیده‌ای به دربار سلطان سنجر راه یابد و بدین سان او ۳۰ سی سال در خدمت سلطان بود.» (۱۳۸۰ ج ۱، ص ۴۰۳)

در روزگار انوری به دلیل اوجگیری قصاید ستایش آمیز و خوش آمد ممدوحان، اغلب شاعران به آرایه‌هایی دست می‌یازند که بتواند مبالغه را بالاتر از حد تصور نشان دهد. دکتر شفیعی کدکنی معتقد است: یکی از دلایل این امر استبداد حاکم است؛ زیرا هر چه استبداد بیشتر باشد، مبالغه بیشتر می‌شود. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، ص ۹۴) با توجه به جایگاه انوری در قصیده پردازی قرن ششم، می‌توان ادعا کرد که او سرآمد همتایان خود در این گونه تصویرپردازی است. بیشترین عنصر به کار گرفته شده در شعر انوری «حسن تعلیل» است. «او در هر گوشه‌ای از طبیعت که می‌نگرد، و در هر وصفی که از مظاهر طبیعت در شعر خویش می‌آورد، برهانی یا علتی عقلانی برای آن می‌جوید» (همان: ص ۱۲۴) او برای مضمون آفرینی و استخراج معانی نوین استفادهٔ چشمگیری از این صنعت نموده است: «تصویرسازی انوری، غیر از فشردگی (اجتماع تصاویر) از دو بابت تازگی دارد: شاعر عناصر صورخیال را از پیشینیان وام می‌گیرد و آن را در جامه‌ای نو عرضه می‌کند و در این کار معمولاً از حسن تعلیل مدد می‌جوید.» (۱۳۸۰ ج ۱، ص ۴۰۴)

این مقاله ابتدا به تعاریف حسن تعلیل و بیان تقسیم‌بندی آن می‌پردازد، سپس نمونه‌های آن را در قصاید انوری بررسی می‌نماید.

حسن تعلیل:

در متون بلاغی، تعاریف متنوعی در مورد حسن تعلیل بیان شده است که در اینجا براساس ترتیب تاریخی ذکر خواهد شد و در پایان دیدگاه کلی مقاله بر اساس تعاریف مطرح شده بیان می‌شود.

در ترجمان البلاغه آمده است: «و این صنعت چنان باشد. کی شاعر چیزی را صفت کند، چون بهار و پاییز و مانند این، مرآن چیز را معنی و صفات بسیار باشد، آنگه شاعر بعضی صفات او را به علت بعضی ثابت کند و اندر آن وصف تصرف نیکو کند.» (رادویانی، ۱۳۶۲، ب ۹۲)

در حدائق السحر می‌خوانیم: «این صنعت چنان است که شاعر در بیت دو صفت یاد کند، یکی به علت دیگری و غرض او خود یاد کردن آن دو صنعت بود اما برین اسلوب آن دو صفت را یاد کند تا زیباتر و بدیع‌تر بود.» (وطواط، ۱۳۶۲، ص ۸۴)

در کتاب حقایق الحدایق می‌خوانیم: «این صنعت چنان باشد که شاعر در بیت دو صفت کند یکی به علت دیگری» (رامی تبریزی، ۱۳۴۱، ص ۱۲۸)

و شمس‌العلمای گرکانی در ابداع البدایع چنین گفته است: «حسن تعلیل آن است که برای چیزی سبب و علتی ذکر نمایند که مناسبتی لطیف داشته باشد و بعضی شرط کرده‌اند که علت حقیقی نباشد.» (گرکانی، ۱۳۷۷، ب ۹۲)

در معالم البلاغه آمده: «این صنعت چنان است که برای صفتی علتی مناسب با آن که در حقیقت و واقع علت آن صفت نباشد، ادعا نمایند مبنی بر اعتباری لطیف و تخیلی نغز و بدیع، به طوری که مشتمل بر دقت نظر بوده و موجب فزونی جمال و حسن معنی گردد و صفت از دو صورت خارج نیست، یا صفت ثابت است و یا غیر ثابت؛ تعلیل در صورت اول بیان علت صفت است یعنی ادعای اینکه علت وجود آن

صفت فلان چیز است و در صورت دوم به معنی اثبات صفت است یعنی ادعای اینکه آن صفت موجود و دلیل بر وجودش فلان امر است. صفت ثابت بر دو قسم است: اول صفتی که برای آن در عرف و عادت علتی ظاهر نباشد؛ دوم آنکه برای آن در عرف و عادت علتی غیر آنچه متکلم ادعا کرده و در کلام آورده است، ظاهر باشد. (رجایی، ۱۳۵۹، ص ۳۸۰)

در فرهنگ اصطلاحات ادبی آمده است: «حسن تعلیل، در اصطلاح ادب، آن است که شاعر برای مطلب خود دلیلی دلپذیر اما نه مطابق با واقع بیاورد...؛ در اصطلاح ادبیات انگلیسی حسن تعلیل از مقوله مجاز بعید (conceit) است که به کمک تشبیه یا استعاره میان دو موضوع کاملاً بی‌ربط، پیوند برقرار می‌شود. (داد، ۱۳۸۳؛ ص ۱۹۹)

بنابر آنچه از تعاریف مختلف حسن تعلیل اقتباس می‌شود، بیان هر گونه علت ادبی برای یک پدیده را می‌توان «حسن تعلیل» به حساب آورد.

در این تحقیق، زمینه‌های حسن تعلیل در اشعار انوری به شش گروه تقسیم شده است که: ماه و خورشید، افلاک و ستارگان و منسوبات آنها، عناصر اربعه، حسن تعلیل‌های غریب، مدلول‌های طبیعی و سنت‌های ادبی را دربرمی‌گیرند. دیدگاه انوری نیز، بر اساس آنچه در قصاید او آورده شده است، در پایان مقاله (نتیجه‌گیری) تحلیل خواهد شد.

۱- ماه و خورشید

در اینگونه شواهد، شاعر برای اموری که مربوط به ماه و خورشید است چون خسوف و کسوف، طلوع و غروب، شکل و حرکت ماه و خورشید، کیفیت آمدن شب و روز و... دلیل ادبی ذکر می‌کند تا بدین وسیله به مبالغه در وصف و ثنای ممدوح خویش پردازد: مثلاً در ستایش ابوالمعالی مجدالدین بن احمد گفته است:

هر صبحدم بسوزد بهر بخسور او

مشک سیاه شب را در مجمر آفتاب

کامل ز ذات اوست خردپرور آدمی

قاهر ز جود اوست گهرپرور آفتاب

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۰)

که در این ابیات، خورشید، مجمر سوز ممدوح گردیده و گوهرش را از دریای جود او دریافت کرده است.

شاعر همچنین در مدح خاقان اعظم کمال الدین، دلیل حرکت ماه و خورشید را لشکر کشی برای سرکوبی دشمنان خاقان می‌داند:

بر قمع دشمنان تو هر لحظه می‌کشند

لشکر به جایگاه دگر ماه و آفتاب

(همان، ص ۲۳)

در توصیف صحن و سرا و مدح صاحب ناصرالدین طاهر می‌گوید:

پنجه سرو او به خنجر بید

بی گنه بر دریده سینۀ نار

سایه بید او به چهره روز

بی سبب در کشیده چادر قار

(همان، ص ۱۸۴)

و در قصیده‌های دیگر، در صفت جشن و مدح همین ممدوح هنگامی که به نیشابور بازگشته

است، چنین می‌گوید:

تخت کردار آسمان بر چار ارکان تکیه زد

ز ابتدای آفرینش تا تو را باشد سریر

چون نکردی التفاتی در سفر شد سال و ماه

تا به دارالملک وحدت بو کزو سازی سفیر

(همان، ص ۲۴۴)

و در ادامه همین قصیده ادعا می‌کند که شکل آسمان پدید آمده از درگاه بلند تو و رنگ
رخشان آفتاب و امدار ضمیر نورانی توست:

شکل درگاه رفیعت را دعا کرد آسمان

شکل او شد افضل الاشکال وهو المستدیر

رنگ رخسار ضمیرت را ثنا گفت آفتاب

لون او شد احسن الالوان و هو المستنیر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۴۴)

انوری در مدح سلطان سنجر، خسوف را دلیل می‌آورد: ماه می‌خواهد خود را به
مرتبه چتر سیاه سلطان نزدیک کند، از این رو به سیاهی می‌گراید:

بر امید آنکه از روی قبول

رفعت چتر تو یابد جرم ماه

(همان، ص ۴۰۸)

پوشد اندر عرصه‌گاه هر خسوف

کسوتی چون کسوت چترت سیاه

(همان، ص ۴۰۹)

تحول ایام و آمدن شب و روز در زبان شاعر، همچون اسب دورنگی است که در گل و لای

حرکت می‌کند، اما این گل و لای از سیل خون دشمنان مملوح بر زمین ایجاد شده است:

جرم خاک از بس و حل کز خون خصمت ساخته

ابلق ایام را افتان و خیزان یافته

(همان، ص ۴۲۸)

شاعر در قصیده ای که به مدح اکابر بلخ تعلق دارد، در ستایش مبالغه آمیز صفی

الدین عمر، یکی از فقیهان و مفتیان، ادعا می‌کند که کسوف پوششی برای خورشید

است تا حیای او را در برابر تقوای ممدوح نشان دهد:

احتساب تقوی او دید ناگه کز کسوف

آفتاب اندر حجاب مه شد از بی چادری^۱

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۷)

افلاک و ستارگان

این بحث در دو قسمت قابل ارزیابی است: نخست اشعاری که شاعر در آنها به تعلیل حرکت افلاک، رنگ آسمان و ستارگان، رام و خاضع بودن افلاک، و جز آن پرداخته و در بخش دیگر شواهدی که برای منسوبات ستارگان، دلیل ادبی ذکر کرده است:

الف) افلاک و ستارگان

شاعر در مدح شمس الدین الغ بیگ، گردش فلک را در خدمت قدرت و حاکمیت مملوح

قرار داده است:

توبه شادی نشین که گشت فلک

خود برآرد ز دشمن تو دمار

(همان، ص ۱۹۴)

دامن جاه تو را جیب فلک برده سجود

قبله حکم تو را حکم قضا برده نماز

(همان، ص ۲۵۷)

و در ستایشی دیگر، دلیل انحنای افلاک را، خضوع و خشوع و سجده به درگاه

صاحب او حدالدین اسحاق می‌داند:

آسمان رتبتی که سجده برنند

آسمانهاش خاضع الاعناق

(همان، ص ۲۷۰)

همچنین در مدح کمال الدین ابی سعد مسعود بن احمد مستوفی می‌گوید: آسمان در خدمت ممدوح و برج دو پیکر بنده کمر بسته اوست.
سپهر بر شده را رای او به خدمت خواند

کمر بیست به جوزا چونندگان به دوال
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۸۵)

و همین مطلب را در باره ابوالمظفر ناصرالدین طاهرین مظفر، گفته است:

والله حکم تو دور افلاک

تابع رأی تو سیر اجرام

اول فکرتی و آخر فعل

که جهان شد به وجود تو تمام

(همان، ص ۳۰۹)

شاعر، رنگ کبود آسمان را نشانه عجز در برابر مقام ممدوحش ناصرالدین طاهر

می‌شناسد:

جامه جاه تو را نقش همی بست قضا

و آسمان جامه خود رنگ همی کرد به نیل

(همان، ص ۲۹۸)

و دلیل سرسبزی گردون و بیداری سپیده دمان نیز نشان از وابستگی به اراده و

فرمان صاحب ناصرالدین است:

گردون به سر تو خورد سوگند

سرسبزی یافت از تراکم

بیدار نشد سپیده دم تاش

رای تو نگفت: لانتم قم

(همان، ص ۳۳۳)

در مدح سلطان سنجر، شاعر می‌گوید اگر آسمان در پناه تو در آید از سرگشتگی

می‌رهد:

آسمان سرگشته کی ماندی اگر

با ثبات جاه تو کردی پناه

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۰۸)

و علت خمیدگی فلک و واژگونی زمین نیز نفوذ و سلطهٔ ممدوح دیگری به نام فخرالسادات

مجدالدین ابوطالب عنوان گردیده است:

مانده از سیلی جاهت سر چرخ اندریش

گشته از طعنهٔ حلمت دل خاک اندروای

(همان، ص ۴۴۶)

و چنین تصور و تعلیلی در قصیده‌ای که به نام ابوالحسن عمرانی سروده است

وجود دارد:

پیش جاهش سرفلک در پیش

پیش حلمش دل زمیــــن در وای

(همان، ص ۴۹۹)

و بسیاری ابیات و شواهد دیگر نیز وجود دارد که در آنها افلاک و ستارگان در بیان

شاعر و با استفاده از حسن تعلیل در خدمت ستایش مبالغه آمیز و بعضاً گزافه

گویی‌های شاعرانه است.^۲

(ب) منسوبات ستارگان

در منابع ادبی و نجومی، اموری را به ستارگان منسوب می‌سازند. انوری برای مبالغه

در ستایش ممدوحان برای برخی از این امور، حسن تعلیل‌های قابل توجهی آورده

است؛ مثلاً در خصوص صورت فلکی عقرب گفته‌اند: «در خرافات یونان، هرکول در

مقابل دیانا و لولانا فخر می‌کرد که عازم است تمام حیوانات زمینی را بکشد، آن دو الهه

عقرب سیاهی را مأمور کردند که به فوزک پای او بزند و او را هلاک کند. پس زئوس،

هم هرکول و هم عقرب کشندهٔ او را به آسمان برد» (مصفا، ۱۳۶۶، ص ۵۲۵ به نقل از

البسائط علم الفلك) «و در احکام نجومی، برج عقرب، بر خوی های ناهنجار و ترشروی و بیشرمی و کاهلی و تکبر و نادانی دلالت دارد. در عین حال سخاوت و دلیری را به عقرب نسبت داده‌اند». (همان، ص ۵۲۵) و همچنین درباره‌ی ثور گفته‌اند: « صورت ثور گاوی را ماند که او را کفل و دو پای نیست، سر بر داشته و پا پیش انداخته است. ستارگان معروف ثور، پروین یا ثریا که بر سنام یا کوهان اوست و ستاره بزرگ آن دبران است». (همان ص ۱۵۲)

انوری در مدح عمادالدین فیروز شاه، قدرت ممدوح را به اندازه‌ای می‌داند که می‌تواند ستاره‌ی دبران را از صورت فلکی ثور بردارد و بر قبضه شمشیر خویش بنشانند اما مایل نیست که ثور مانند عقرب ناقص و بی‌ستاره شود:

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی‌چشم

در قبضه شمشیر نشاندی دبران را

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۰)

«در شعر فارسی، جوزا نامی است برای صورت جبار و دو پیکر و در احکام نجومی، صاحب طالع جوزا پاکیزه و کریم و دوست دار دانش و علم‌های آسمانی است.»

(مصفا، ۱۳۶۶، ص ۱۶۷ و ۱۶۸)

انوری در قصیده‌ای، اجرای احکام آسمانی را در نسبت بین صورت جوزا و خدمت ممدوحش علاءالدین ابوعلی الحسن الشریف می‌داند:

به سعد و نحس و فلک زان رضا دهند که او

به خدمت تو کمر بسته دارد از جوزا

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۶)

شاعر، همین تصویر و تعلیل را برای ممدوح دیگری به نام صدرالدین نظام الملک

آورده است:

تو بر میان کمر ملک بسته و جوزا

به پیش طالع سعادت همیشه بسته کمر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۲)

و چون «جوزا خانه عطارد است» (مصفا، ۱۳۶۶، ص ۱۶۸) بنابراین، انوری در مدح

ناصرالدین ابوالفتح طاهر چنین می‌گوید:

داده سرهنگان در گاهت دو پیکر را کمر

کرده شاگردان دیوانت عطارد را دبر

(همان، ص ۲۴۸)

«ستاره مشتری در اسطوره‌ها، خدای خدایان محسوب می‌شده» (مصفا،

۱۳۶۶، ص ۷۳۶). و آن را سعد اکبر دانسته و تعبیراتی همچون، سعد فلک، سعد آسمان،

سعد گردون و سعد موفا در باره مشتری آورده‌اند. «مشتری با دیگر سیارات و با آفتاب

نیز به علت نزدیکی در قدر و اعتبار کیهانی همراهی دارد.» (همان، ص ۷۴۱) به همین

دلیل، انوری در مدح کمال الدین مسعود عارض، حسن تعلیلی درباره مشتری و آفتاب

دارد:

به سعی نام تو شد فال مشتری مسعود

زعکس رای توی شد جرم آفتاب، منیر

(همان، ص ۲۴۶)

و یا در مدح صفی الدین عمر از اکابر بلخ می‌گوید:

از رخس هر روز فال مشتری گیرد جهان

کیست آن کو نیست فال مشتری را مشتری

(همان، ص ۴۷۱)

«منجمان احکامی، مریخ را کوکب لشکریان و امراء ظالم و دزدان و مفسدان و

آتشکاران و... شمرده، قهر و شجاعت و جسارت و لجاج را بدو نسبت داده‌اند.»

(مصفا، ۱۳۶۶، ص ۷۲۹، به نقل از منسوبات کواکب - شرح بیست باب)

اما انوری در قصیده‌ای، مریخ را حاجب درگاه و عطارد را دبیر محضر امیر
فخرالدین محمد دانسته است:

به بارگاه تو مریخ حاجب درگاه

به حضرت تو عطارد خریطه دار و دبیر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۵۴)

و باز در ستایش عصمة الدین مریم خاتون، امر این بانو را مسلط بر مریخ شمرده
است:

تیغ مریخ گنجد قهر تو گنجد

مشکل چرخ گنجد کلک تو حل

(همان، ص ۲۹۱)

درباره حسن تعلیل‌هایی که انوری در مقام ستایش مبالغه آمیز ممدوحان و ارتباط
آن با منسوبات ستارگان آورده است، شواهد متعدد دیگری نیز وجود دارد.^۳

عناصر اربعه: (آب، باد، ...)

انوری در شواهد زیر برای موج دریا، و قارکوه، حقارت باران، بارش باران، سکون
زمین، حرکت باد و .. دلیل ادبی ذکر می‌کند تا بر عظمت و شکوه ممدوح خویش
بیفزاید. او در مدح امیر سیدمجدالدین ابوطالب می‌گوید:

آن بود که بحر کرشم زود برانگیخت

از لجة کف ابر چو دریای روان را

(همان، ص ۸)

شاعر می‌گوید: لرزه‌ای را که بر آب دریا می‌بینیم، اثر موج نیست بلکه از دست
بخشنده علا الدین ابوعلی حسن به حسد آمده، چنانکه گرمی حسد او را از حالت
طبیعی بیرون برده و به تب مبتلا کرده است:

ز رشک طبع تو دارد مزاج دریا تب

گمان مبر که ز موج است لرزه بر دریا

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۵)

انوری در تهنیت عید و مدح ناصر الدین ابو الفتح طاهر، دلیل بخار آب از سطح دریا را عرق خجالت در برابر جود و سخای ممدوح قلمداد می‌کند:

گویند ابر آب ز دریا بر آورد

وانگه به دست باد کند بر جهان نثار

این خود فسانه‌ایست همین است و بیش نه

کز خجالت کف تو عرق می‌کند بحار

(همان، ص ۱۸۰)

شاعر با اشاره به مضمون آیه شریفه قرآن که می‌فرماید: «والجبال اوتادا» (النبا: ۷)

دلیل سکون و ثبات زمین را دوران‌دیشی و اراده ثابت ممدوح، کمال الدین محمود، دانسته است:

اصل اوتاد زمین شد حزم تو

زان چنین ثابت اساس آمد جبال

(همان، ص ۲۸۷)

و همین مضمون درباره ناصر الدین طاهر آمده است:

خجالت حلم تو دادست زمین را تسکین

غیرت حکم تو دادست زمان را تعجیل

کوه اگر حلم تو را نام برد بی تعظیم

ابر اگر دست تو را یاد کند بی تبجیل

کوه را زلزله چون کیک فتد در پازه

ابر را صاعقه چون سنگ فتد در قندیل

(همان، ص ۲۹۹)

شاعر در بیتی که به آرایهٔ لف ونشر آراسته است، وقار ممدوح، صدر تاج الدین ابراهیم، را دلیل نرمی و لطافت آب و قهر او را در سیاست، عامل شدت و حرارت آتش آورده است:

با وقار و سیاستش در ملک

آب و آتش بود حـرون و حلیم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۵۰)

و همچنین دلیل آرامش زمین را پیرو سکون پای و رکاب امیر فخرالدین اینانج بلکه خاصبک، می‌داند و حرکت باد را به دلیل آشفتگی در برابر سرعت دست و عنان وی معرفی می‌کند:

آرام خاک تابع پای و رکاب تست

تعجیل باد واله دست و عنان تو

(همان، ص ۳۹۷)

جماد و نبات و حیوان، خاصیت خود را از بخشش ممدوح انوری، مجدالدین ابوالحسن عمرانی می‌گیرند و باد بدون اجازهٔ او قدرت حرکت نخواهد داشت:

مایه از جود تو دارد نه زطبع

نامی و معدنی و حیوانی

تویی آن کس که اگر منع کنی

باد را از حرکت بنشانی

(همان، ص ۴۸۳)

و در چند بیت بعد، خاک و آب مسجود و حیران اوصاف ممدوح می‌شوند:

هر کجا نام وقار تو برند

خاک بر خاک نهد پیشانی

هر کجا شرح صفای تو دهند

آب آبی شسود از حیرانی

(همانجا)

درباره حسن تعلیل‌های مربوط به عناصر اریعه آب و باد و خاک و آتش شواهد دیگری از قصاید انوری قابل بررسی است.^۴

حسن تعلیل‌های غریب

در دیوان انوری، اشعاری به چشم می‌خورد که با تعبیر آنها و برداشت دوم از معنی ابیات، حسن تعلیل لطیفی به دست می‌آید؛ به طور مثال از ابیات زیر می‌توان چنین برداشتهایی نمود: دشمن ممدوح به شکل دو پیکر است؛ آفتاب از عکس خنجر ممدوح بیرون آمده؛ خورشید و مه برای تهنیت‌گویی از روزن وارد می‌شوند؛ هدهد کلاه و قبای خدمتگزاری پوشیده است؛ انار، دلش از مصیبت ترس ممدوح شکافته شده؛ خصم ممدوح بسان جمره کوتاه عمرست؛ پری، نور رای ممدوح است که دیده نمی‌شود؛ طبیعت مرغابی او را به سوی ممدوح می‌کشاند؛ ابر گریان عاشق ممدوح است؛ آسمان زیر دست ممدوح که ستاره نثار نمی‌کند و اگر دشمن شود در مقابل ممدوح قدرتی ندارد چنان که باید برای باج، ستاره‌هایش را نثار ممدوح کند؛ باد صبا و آب گوارا خاک راه ممدوح هستند؛ حلقه زلف ممدوح نیابت از چنبره آسمان بر ماه و خورشید می‌کند؛ شرار فلک و وقار زمین وامدار ممدوح است؛ مهر و لطف ممدوح، مایه نعمت و عزت و کین و خشمش باعث رنج و خواری‌اند و آبادی و ویرانی به لطف و قهرش وابسته است.

ز تیغ تو اعدات در صف هیجا

به یک زخم شکل دو پیکر گرفته

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۴۳۴)

چون صبح چاک سینه در آید به معرکه

دشمن ز عکس خنجر چون آفتاب تو

(همان، ص ۳۹۶)

ور سایه عنایت تو بر سرم فتد

خورشید و مه به تهنیت آید به روز نم
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۴۴)

آصف ملک سلیمان دوم خیمه بزد

هین چو دهدد کلهی برنه و در بند قبای
(همان، ص ۴۴۴)

خصم تو چو شب باد همه جای سیه روی

وز حادثه چون صبح دوم جامه دریده
دل در برش از نایبه چون نارکفیده
(همان، ص ۴۴۳)

جرمه است مگر خصم تو زیرا که نباید

در هیچ عمل منصب او بیش سه دم را
(همان، ص ۸)

نور رأی او اگر محسوس بودی بی گمان

ز آدمی پنهان نیارستی شدن هرگز پری
(همان، ص ۴۶۲)

زین پیش اگر وهم گمان بردی

آن مخطی کوتاه نظر ساهی

بر عبره جیحون نه به آموزش

چون بط به طبیعت شدمی راهی
(همان، ص ۴۹۳)

ابر اگر عاشق نشد چون من چرا گرید همی

باد اگر شیدا نشد چون من چرا شد بی قرار

مست اگر بلیل شلدست از خوردن مل پس چراست

چهره گل با فروغ و چشم نرگس پرخمار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۶۲)

آسمان زیر دست پایه تست

ورنه کردی ستاره بر تو نثار

(همان، ص ۱۸۳)

بسی دم لطفش به خاک در بنشانند

باد صبا را نه بلکه ماء معین را

(همان، ص ۱۳)

گر نایب سپهر نشد زلف تو چرا

در حلقه ماه دارد و در چنبر آفتاب

(همان، ص ۱۹)

تا حشر منکسف نشود آفتاب اگر

آید به زیر سایه عدلت به زینهار

رای تو بر محیط فلک شعله‌ای کشید

در سقف او هنوز سفر می کند شرار

حلم تو بر بسیط زمین سایه‌ای فکند

طبع اندرو هنوز دفین می نهد و قنار

(همان، ص ۱۸۰)

جهان مهر و کینت وجه ساز نعمت و محنت

سپهر غفو و خشمت نقشبند عزت و خواری

(همان، ص ۴۵۷)

آنکه لطفش مدد آبادی

و آنکه قهرش سبب ویرانی^۵

(همان، ص ۴۸۳)

اما دسته دیگر که از این نوعند ولی با ساختاری متفاوت؛ بدین گونه‌اند که شاعر برای وقوع یا عدم وقوع پاره ای از امور عالم، با استفاده از ادوات شرط، دلایلی ذکر می‌کند که به نظر می‌رسد در مقایسه با شواهد دسته اول، لطیف تر و قابل ملاحظه باشند؛ مثلاً:

فنا، مشروط به زمین بوس ممدوح است:
پیش تو زمین اگر نبوسد

منکر المی رسد فنا را
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۵)

قدرت اجل به قهر ممدوح وابسته است:
تویی که گرسخفت ابر ژاله بار شود

اجل برون نتواند شدن زوج فنا
(همان، ص ۱۶)

شرط بقای دانش و رواج بخشش، طبع و دست ممدوح است:
گر نبودی طبع تو دانش نماندی در جهان

ور نبودی دست او بخشش بماندی در نقاب
(همان، ص ۲۴)

قهرت خون در دل مروارید می‌اندازد و لطف شیر را ندیم آهو می‌کند:

قهر تو گر طلایه به دریا کشد شود
ذر در صمیم حلق صدف دانه انار

وریک نسیم خلق تو بریشه بگذرد

از کام شیر نافه برد آهوی تاز
(همان، ص ۱۸۰)

شرط پدیداری آب و آتش، اقبال ممدوح است:

کی شلدندی آب و آتش در جهان هریک پدید

گرنگشتی باد اقبالش درین خاک آشکار

از وجود جود و آب و آتش اقبال اوست

باد را پاکیزگی و خاک را پردرکنار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۹۱)

شرط بقای سنگ وزلالی آب آن است که ممدوح به غضب نیاید:

سایه رمح و عکس شمشیرش

گر بیفتند بر جبال و بحار

سنگ این خاک گردد از انده

آب آن قیر گردد از تیمار

(همان، ص ۱۹۴)

بقای جهان و همه اجزای آن، مشروط به عدل توست:

عدل تو بود اگر نه جهان را نماندی

با خشک ریش جور فلک هیچ خشک و تر

(همان، ص ۲۰۶)

شوره زار، حاصل خیز می‌شود اگر ممدوح به او عنایت کند و اگر قهر بورزد، سنگ

خاره خاکستر می‌شود و به جای باران، عرق شرم از ابر بهمن می‌بارد:

اگر به وجه عنایت کند به شوره نگاه

وگر زروی سیاست کند به خاره نظر

شود به دولت او خاک شوره مهر گیاه

شود زهیت او سنگ خاره خاکستر

به ابر بهمن اگر دست جوربنماید

عرق چکد زمسامش به جای قطر مطر

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۱۰)

آسمان آرام می‌گیرد اگر اندکی از حلم ممدوح بدو رسد و آتش به آب کوثر بدل

می‌شود اگر نسیم لطف او بر آن بگذرد:

اگر زحلم تو یک ذره بر سپهر نهند

قرار یابد ازو همچو کشتی از لنگر

نسیم لطف تو ار بگذرد به آتش تیز

زشعله‌هاش گشاید به خاصیت کوثر

(همان، ص ۲۱۱)

نمونه‌های بسیار دیگری در قصاید انوری به چشم می‌خورد که حسن تعلیل همراه

با جملات شرطی بیان گردیده است.^۱

مدلولهای طبیعی

در شواهدی که ذکر می‌شود، انوری برای مدلول‌های طبیعی، دلیل ادبی ذکر می‌کند؛

مثلاً برای پاره‌ای از این مدلولها چون: جریان قلم و رواج بخشش و کرم؛ پدید آمدن

جنین، با سر متولد شدن کودک، گنگی جذر اصم، نقش پذیری موم، دفن کردن مرده در

خاک، نیش و نوش توأم زنبور، قابلیت به نظم در آمدن کلام، بوی و رنگ تیره مشک

و... چنین حسن تعلیل‌هایی می‌آورد:

از سحر بنان تو وزاعجاز کف تست

گر کارگذاریست قلم را و کرم را

(همان، ص ۶)

از پی خدمت تو بندد طبع

نقش تصویر نطفه در ارحام

(همان، ص ۳۰۵)

نشگفت اگر نگین ترا در قبول مهر

چون موم نرم سجده طاعت بردحجر
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۰۷)

گر نبودی زعشق نقش نگینت

زانگبین کی کناره کردی موم
(همان، ص ۳۴۷)

بدخواه تو را خاک، مادر آسا

ز پشت پدر در شکم گرفته
(همان، ص ۴۳۸)

بی تو رفتست ورنه در زنبور

درپی نوش کی نشستی نیش
(همان، ص ۲۶۸)

و زپی شرح رسوم سیرت

قابل نظم و عروض است کلام
(همان، ص ۳۰۹)

از موی تو ر بوده نشان مشک و غالیه

وز روی تو گرفته اثر ماه و آفتاب
(همان، ص ۲۲)

برای بررسی شواهد دیگری که دلالت بر مدلولهای طبیعی دارند، ابیات دیگر رجوع

کرد.^۷

سنت‌های ادبی

شاعر در ابیات گوناگون، برای قراردادهای و سنت‌های ادبی، دلیلی باریک، دقیق و لطیف ذکر می‌کند تا بدین گونه مقام ممدوح خود را بالا برد و در وصف و مدح او مبالغه نماید؛ برای مثال شواهدی نقل می‌شود:

زبان آوری سوسن و بیداری نرگس:

زبان سوسن آزاد و چشم نرگس را

خواص نطق و نظر داد بهر آنها را
(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱)

حرص ثنا و عشق جمال مبارکت

گر در قوای نامیه پیدا کند اثر

این در زبان خامش سوسن نهد کلام

وان در طباق دیده نرگس نهد بصر
(همان، ص ۲۰۷)

پنجه گشاده بودن چنار و کمر بسته بودن نی:

چنار پنجه گشاده است و نی کمر بسته است

دعا و خدمت دستور و صدر دینی را
(همان، ص ۲)

پدید آمدن مروارید از قطره باران و سنگهای قیمتی در معدن:

طبع تو که ابرازو کشد در

یک تعیبه کرده صدسخرارا

دست تو که کوه او بردگان

صد گنج نهاده یک عطارا

(همان، صص ۴ و ۵)

ناف کسی را بر شفا یا درد بریدن:

با دایه عفو و سخطت خوی گرفتند

چون ناف بریدند شفا را و الم را

(همان، ص ۶)

لرزیدن در هنگام سوگند خوردن:

تا خاک کف پای تو را نقش نبستند

اسباب تب لـرزه ندادند قسم را

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۶)

قدرت قلم و خاتم:

وآنکه به سیر و سکون یمین و یسارش

نطق و نظر داده‌اند کلک و نگیسن را

(همان، ص ۱۳)

خون شدن نافه:

گرنویسد نام بآست بر در شهر تبت

خون شود بار دگر در ناف آهو مشک ناب

(همان، ص ۲۷)

رویش گلها و شکوفه‌ها:

ور ابر نه در دایگی طفل شکوفه است

یازان سوی ابر از چه گشادست دهان را

ور لاله نورسته نه افروخته شمعیست

روشن ز چه دارد همه اطراف مکان را

نی رمح بهارست که در معرکه کردست

از خون دل دشمن شه لعل سنان را

(همان، ص ۱۰)

تناسب و توازن در طبیعت:

نابسوده در او ز پاس وزیر

سر زلف بنفشه دست چنار

(همان، ص ۱۸۴)

آزادگی سرو و سوسن:

تا جهان لاف بندگیش زده ست

سرومانده ست و سوسن از احرار

ای عجب لا اله الا الله

چون کنند آفتاب را انکار

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۱۸۵)

جشن کوتاه گل سرخ در آغاز بهار:

گل دگر بار بر آشفست و بدو گفت که من

هر به یک سال یکی هفته نمایم دیدار

نه پس از یازده مه بودن من در پرده

که کنون نیز بپوشم رخ و بنشینم زار

سوی شهر از پی آن رفتم تا دریابم

بزم خورشید زمین سایه حق فخر کبار

(همان، ص ۱۸۸)

بخشندگی برگ چنار:

زشاخ بادرم آید کف چنار برون

گر از مهب کف او وزد نسیم شمال

(همان، ص ۲۸۵)

دست چنار هرگز بی زر برون نیاید

گر از محیط دستت بردارد ز آسمان نم

(همان، ص ۳۳۷)

سکه زدن و خطبه خواندن:

سکه را لب گشته از شادی نامش خنده ناک

خطبه را رخ گشته از تأثیر ذکرش لعل فام

(همان، ص ۳۲۱)

خم بودن پشت بنفشه:

در باغ آفرینش از حرص خدمت تو

همچو بنفشه هرگز پشتمی مباد بی خم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۳۸)

تأثیر آفتاب بر پیدایش سنگهای قیمتی:

وانکه بی مهر خازنش در خاک

نهد آفتاب هیچ دفیـن

(همان، ص ۳۹۳)

عشق گل و بلبل:

لب گل گشته به شادی وصال خندان

دل بلبل شده از بیم فراق دروای

(همان، ص ۴۴۴)

شواهد دیگری از ابیات قصاید انوری را می‌توان نشان داد که در آنها حسن تعلیل

برای سنتهای ادبی به کار رفته است^۸

حسن تعلیل‌های فراتر از مبالغه

نمونه‌هایی از دلیل تراشی، در دیوان انوری وجود دارد که جزو تعلیل‌های ضعیف

شاعر هستند؛ و شامل مواردی می‌شوند که دلیل وجود یا عدم برخی از امور عالم را

صفات یا ذات ممدوح می‌داند، اما نکته ادبی قابل ملاحظه‌ای در این گونه اشعار مشاهده

نمی‌شود؛ بلکه به نظر می‌رسد که اینگونه اشعار، غلوآمیز و مبالغه‌های مبتذل و مذموم شاعر

هستند. مثلاً:

نهد رضا و خلافتش اساس کون و فساد

دهد عتاب و نوازش نشان خوف و رجا

اگر نه واسطه عقد عالم او بودی

چه بود فایده در عقد آدم و حوا

(همان، ص ۱۵)

که مسلم است دلایل عقد نظام عالم و اساس کون و فساد را به کسی جز خدا نسبت دادن، علوّ مذموم به حساب می‌آید.

و یا در این بیت که بنیاد نظم عالم و مقصود نسل آدم را به ممدوحش، عماد الدین پیروز شاه نسبت داده است:

ای رایست رفیعت بنیاد نظم عالم

وی گوهر شریفیت مقصود نسل آدم

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۳۳۶)

و در همین قصیده، ادعا می‌کند که ممدوح قادر است دوزخ را به بهشت و بهشت را به دوزخ تبدیل سازد:

لطف سبک عنانت کوثر کند ز دوزخ

قهر گران رکابت آتش کند ز زمزم

(همانجا)

در قصیده‌ای دیگر، که به مدح صدر تاج الدین ابراهیم اختصاص دارد، ممدوح را قادر به تقسیم نقطه می‌داند:

جز به انگشت ذهن و فطنت تو

نشود نقطه قابل تقسیم

(همان، ص ۳۵۰)

شاعر در مقام ستایش مجد الدین ابوالحسن عمرانی، او را هم رتبه امام حسین (ع) فرض کرده که باعث زیب و زینت عالم است و درگاه و دستهای او مجمع البحرین:

ای جهان را جمال و جاه تو زین

اسم و رسم تو اسم و رسم حسین

(همان، ص ۳۸۱)

دل و دست تو مقصد آمال

دلو طبع تو مجمع البحرین

(همانجا)

قبض ارواح و نشر اموات را مدلول قهر و اراده ناصر الدین طاهر دانسته که بدون واسطه فرشتگان الهی صورت می‌گیرد:
قبض ارواح کند تفه سموم سخطت

بی جواز اجل و واسطه عزرائیل

نشر اموات کند صوت صریر قلمت

فاغ از مشغله صور و دم اسرافیل

(انوری، ۱۳۴۷، ص ۲۹۹)

و برای ستودن امیر ناصرالدین قتلغ شاه، در قصیده‌ای دولت وی را باعث استقرار زمین و واسطه ارکان آفرینش معرفی کرده و او را در مقام اعجاز در مقابل دشمنان هم رتبه حضرت موسی(ع) نشان داده است:

علم دولت تو میخ زمین است وزمان

عزت ذات شریف شرف لیل و نهار

ده ره از نه فلک ایام شنیدست صریح

که تویی واسطه هفت و شش و پنج و چهار

گر چو فرعون لعین خصم تو در بحر شود

سوکب موسویت گردد برآرد ز بحار

(همان، ص ۱۸۹)

غلو مذموم و استدلالهای ناپسند، که بعضاً موجب ترک ادب شرعی است، در

نمونه‌های دیگری از اشعار انوری نیز دیده می‌شود.^۹

نتیجه‌گیری:

بسامد فراوان کاربرد حسن تعلیل در قصاید ستایش آمیز انوری این واقعیت را روشن می‌سازد که بهترین ابزار ادبی و شیوه هنری شاعر برای ستایش ممدوح آن است که برای هر پدیده‌ای که علت ادبی و توجیه عقلانی ندارد، از حسن تعلیل آمیخته با

اغراق و مبالغه و غلو استفاده کند و هر ناممکنی را به یاری این صنعت ممکن سازد. بدیهی است شاعر در این راه گاه دچار گزافه‌گویی و غلو مذموم و به ندرت ترک ادب شرعی هم می‌شود که حساب آن از محسنات بدیعی جداست.

در این تحقیق ضمن آنکه شیوه‌های کاربرد حسن تعلیل در قصاید انوری موضوع‌بندی شده‌اند، نتایج زیر حاصل گردیده است:

۱- دستاویز شاعر به عناصر طبیعی در مدلول‌های حسّی بیش از عناصر معنوی و مدلول‌های عقلی است.

۲- منسوبات ستارگان به عنوان مدلول حسن تعلیل، جایگاه عمده‌ای را در بین عناصر فلکی در دیوان انوری به خود اختصاص داده‌اند.

۳- زبان شاعر در بیان حسن تعلیل عمدتاً همراه با ادوات شرط است به طوری که بسامد کاربرد ادوات شرط در این تحقیق از همه موارد دیگر بیشتر است.

۴- حسن تعلیل غریب یا برداشت دوم از معنی شعر یکی از شگردهای انوری در زبان مبالغه‌آمیز اوست که این امر در قرن ششم تازگی دارد.

۵- علی‌رغم رواج گزافه‌گویی در زمان شاعر و خوش آمد بعضی ممدوحان از این گونه سخنان، زبان انوری کمتر به غلو مذموم و ترک ادب شرعی و عرفی آلوده گشته است.

۶- فخامت و صلابت قصاید سبک خراسانی، همچنان سلطه لازم را بر اینگونه صورتگری‌ها حفظ کرده است.

یادداشت‌ها

- ۱- در موضوع حسن تعلیل و نسبت آن با ماه و خورشید شواهد فراوانی در قصاید انوری وجود دارد که هر کدام قابل تحلیل و بررسی است از جمله: ص ۲۰ب ۱۴- ۱۶/ص ۲۱ب ۲ / ص ۲۷۶ب ۹-۱۰ / ص ۲۸۱ب ۱۳ / ص ۲۹۴ب ۷ / ص ۲۶۸ب ۲ / ص ۳۲۰ب ۶ / ص ۳۲۸ب ۲ / ص ۳۴۴ب ۶ / ص ۳۹۶ب ۲ و ۱۲ / ص ۴۰۲ب ۱۵ / ص ۴۰۹ب ۳ / ص ۴۱۰ب ۶ /

ص ۴۲۸ ب ۱۶ / ص ۴۳۸ ب ۵ / ص ۴۵۹ ب ۷ / ص ۴۹۵ ب ۵ / ص ۴۹۶ ب ۸ / ص ۴۹۷ ب ۱۵ / ص ۵۰۳ ب ۱۱ / ص ۵۰۷ ب ۱۰.

۲- ص ۲۵۷ ب ۱ / ص ۲۷۱ ب ۱ / ص ۴۷۲ ب ۱۲ / ص ۳۱۹ ب ۵ / ص ۳۲۸ ب ۲۰ / ص ۳۲۴ ب ۱۵ / ص ۳۳۹ ب ۱۱-۱۲ / ص ۳۵۸ ب ۱-۳ / ص ۳۷۵ ب ۲ / ص ۳۹۴ ب ۱ / ص ۴۰۳ ب ۱۱ / ص ۶۲۶ ب ۱۲ / ص ۴۵۲ ب ۳ / ص ۴۷۱ ب ۱۷ / ص ۴۸۱ ب ۱ / ص ۵۰۳ ب ۲ / ص ۵۰۴ ب ۲-۳ / ص ۵۰۶ ب ۱ / ص ۵۰۷ ب ۲.

۳- ص ۱ ب ۵ / ص ۱۶۳ ب ۱۴-۱۶ / ص ۱۷۰ ب ۱۰-۱۱ / ص ۲۲۰ ب ۹- / ص ۲۳۶ ب ۵ / ص ۲۴۸ ب ۸ / ص ۲۴۹ ب ۶-۸ / ص ۳۰۱ ب ۵-۴ / ص ۳۰۴ ب ۱۲-۱۳ / ص ۳۱۲ ب ۸ / ص ۳۱۳ ب ۵ / ص ۳۲۸ ب ۸ / ص ۳۳۹ ب ۹ / ص ۳۴۱ ب ۹ / ص ۳۵۷ ب ۲ / ص ۳۶۰ ب ۷ / ص ۲۶۳ ب ۴ / ص ۳۸۶ ب ۷ / ص ۳۹۳ ب ۱۳ / ص ۳۹۷ ب ۹ / ص ۳۹۷ ب ۱۱ / ص ۴۰۰ ب ۵-۴ / ص ۴۳۹ ب ۴ / ص ۴۵۹ ب ۱ / ص ۴۶۵ ب ۲-۴ / ص ۴۶۵ ب ۵-۷ / ص ۴۶۵ ب ۱۴ / ص ۴۷۱ ب ۷-۸ / ص ۴۷۹ ب ۴ / ص ۴۹۱ ب ۱۱.

۴- ص ۳۸ ب ۹ / ص ۱۸۵ ب ۱۲ / ص ۲۲۴ ب ۶ / ص ۲۵۴ ب ۵ / ص ۲۸۱ ب ۴ / ص ۳۷۰ ب ۶-۷ / ص ۳۹۶ ب ۵-۶ / ص ۴۶۵ ب ۱۶ / ص ۵۰۱ ب ۱۰-۱۱ / ص ۵۰۸ ب ۸.

۵- شواهد و نمونه‌های دیگر: ص ۳۶ ب ۱۴ / ص ۲۰۳ ب ۱۳-۱۵ / ص ۲۸۵ ب ۱۵- / ص ۴۸۹ ب ۴-۵.

۶- بنگرید به: ص ۱۳ ب ۱۳-۱۵ / ص ۲۲۲ ب ۳-۴ / ص ۲۲۹ ب ۸-۹ / ص ۲۴۴ ب ۱۰ / ص ۲۶۳ ب ۶ / ص ۲۶۴ ب ۱۵ / ص ۲۶۴ ب ۷ / ص ۲۶۸ ب ۹-۱۰ / ص ۲۷۵ ب ۱۲ / ص ۲۸۱ ب ۹-۱۰ / ص ۲۸۵ ب ۱-۳ / ص ۲۸۸ ب ۷-۸ / ص ۲۸۸ ب ۹-۱۰ / ص ۲۹۳ ب ۴ / ص ۳۰۷ ب ۷-۸ / ص ۳۰۸ ب ۱۸ / ص ۳۱۷ ب ۵-۶ / ص ۳۱۳ ب ۱۳ / ص ۳۴۰ ب ۱۵ / ص ۳۴۹ ب ۸-۱۱ / ص ۳۵۱ ب ۱ / ص ۳۵۳ ب ۷-۸ / ص ۳۵۴ ب ۱ / ص ۳۵۷ ب ۱۷-۱۸ / ص ۳۶۷ ب ۱۴-۱۶ / ص ۳۷۷ ب ۱۰-۱۳ / ص ۳۸۶ ب ۱۳-۱۴ / ص ۳۹۴ ب ۲-۳ / ص ۳۹۴ ب ۱۷-۱۸ / ص ۴۱۰ ب ۱ / ص ۴۱۱ ب ۱۲-۱۳ / ص ۴۱۴ ب ۲-۳ / ص ۴۱۲ ب ۳ / ص ۴۲۲ ب ۱۳ / ص ۴۶۲ ب ۱ / ص ۴۶۲ ب ۶ / ص ۴۷۰ ب ۱۴ / ص ۴۸۰ ب ۱۰-۱۱.

۷- ص ۱۱ ب ۹ / ص ۲۶۵ ب ۸ / ص ۲۷۵ ب ۹ / ص ۲۸۰ ب ۱۱ و ۱۲ / ص ۳۰۷ ب ۱۰ / ص ۳۱۳ ب ۱۶ / ص ۳۳۳ ب ۱۰-۱۱ / ص ۳۳۴ ب ۹ / ص ۳۷۰ ب ۱۳-۱۵ / ص ۳۹۱ ب ۸ / ص ۴۱۰ ب ۸ / ص ۴۳۱ ب ۵ / ص ۴۹۰ ب ۷-۶.

- ۸- ص ۹ ب ۱۲ و ۱۳/ص ۱۳ ب ۱۰ او ۱۲/ص ۱۶ ب ۱۰ او ۲/ص ۲۰۶ ب ۱۷ و ۱۸/ص ۲۲۰ ب ۱۱ او ۱۲/ص ۲۹۴ ب ۹/ص ۳۳۵ ب ۱۶/ص ۳۴۴ ب ۴/ص ۳۷۰ ب ۹/ص ۳۷۰ ب ۱۱ او ۱۲/ص ۴۲۳ ب ۱/ص ۴۴۴ ب ۱۱/ص ۵۰۱ ب ۱۲ و ۱۳.
- ۹- ص ۱۷ ب ۱۴/ص ۱۹ ب ۱/ص ۲۲ ب ۱۲/ص ۲۳ ب ۵/ص ۲۴ ب ۱۰/ص ۳۴۳ ب ۱۰/ص ۳۶۴ ب ۳-۱/ص ۳۶۵ ب ۴-۵/ص ۴۵۰ ب ۱۵/ص ۲۶۵ ب ۸/ص ۲۷۵ ب ۹/ص ۲۸۰ ب ۱۱-۱۲/ص ۲۹۹ ب ۱۰/۳۱۰ ب ۱/ص ۳۱۲ ب ۱/ص ۳۵ ب ۱۵/ص ۱۸۰ ب ۳-۲/ص ۱۹۹ ب ۲ و ۱۵/ص ۲۲۵ ب ۱/ص ۲۶۴ ب ۱۱-۱۲.

منابع و مأخذ

- ۱- انوری، دیوان، (۱۳۴۷) به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم- تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- خواند میر، (۱۳۵۳) تاریخ حبیب السیرفی اخبار افراد البشر، چاپ دوم، تهران: مصفی.
- ۳- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، (۱۳۶۹) زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ دوم، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴- رادویانی، محمد بن عمر، (۱۳۶۲) ترجمان البلاغه، به تصحیح و اهتمام احمد آتش، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۵- رامی تبریزی، شرف الدین حسن بن محمد، (۱۳۴۱) حدایق الحدایق (علم بدیع و صنایع شعری در پارسی دری)، به تصحیح ویا حواشی و یاداشت‌های سید محمد کاظم امام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- رجایی، محمد خلیل، (۱۳۵۹) معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، چاپ سوم، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۷- سمرقندی، دولتشاه، (۱۳۳۷) تذکرة الشعراء، به همت محمد رضانی، تهران، کلاله خاور.
- ۸- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۷۲) مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)، تهران، انتشارات سخن.

۹_ شمس العلمای گرکانی، حاج محمد حسین، (۱۳۷۷) ابداع البدایع، به اهتمام حسین جعفری، تبریز، انتشارات احرار.

۱۰ - مصفی، ابوالفضل، (۱۳۶۶) فرهنگ اصطلاحات نجومی (همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی)، چاپ دوم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۱۱- وطواط، رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی، (۱۳۶۲) حدایق السحرفی دقایق الشعر، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال «آشتیانی»، تهران، کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی.

A Study of Concient in Anwari's Odes

Zahra Gharib Hosseini

Ph.D student

Mohammad Sadegh Basiri Pd.D

Kerman University.

Abstract:

In the opinion of scholars in rhetorics "concient is one of the embelishments that shows every unreal phenomenon specially images and other literary subjects."

Anwari is a great poet of the sixth century A.H. who has eulogized the kings and sovereigns of his time. He has made an amazing use of concient in creating new themes and images.

Giving a short biography of Anwari and a definition of concient, the author studies Anwari's application of concient in his odes. Anwari's concient covers subjects such as the sun and the moon, the firmament, the stars, and related themes like water, wind, and the earth, the laws of the nature, natural rules, literary traditions, strange, exaggerated and sometimes commonplace reasoning the evidence of which is given as the case necessitates.

Keywords: Anwari ,Eulogy ,Concient, Ode